



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مِهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون (۲۳) إِنِّي إِذَا لَفَى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُون (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹)﴾

مروری بر محورهای مطرح در سوره مبارکه «یس»

سوره مبارکه «یس» که در مکه نازل شد ضمن اینکه براهین اصول اولیه را اقامه می‌کند جریان تاریخی را هم که صبغه تجربی دارد مطرح می‌کند و حضور فعال برخی از افراد آگاه را هم بازگو می‌کند تا هم صبغه تاریخی و تجربی محفوظ باشد و هم اینکه برخی از افراد تا مرز شهادت برای حفظ دین می‌کوشند و هم برهان اولیه انبیا محفوظ است.

آن سه بزرگوار پیامبر بودند، برای اینکه هم خودشان گفتند ما مُرسل هستیم^۱ و هم خدای سبحان از آنها به عنوان ﴿أَرْسَلْنَا﴾^۲ یاد کرده است و هم آن محاوره نشان می‌دهد که اینها مبلّغ و روحانی مصطلح نبودند، اینها داعی نبوت داشتند، برای اینکه اصحاب قریه می‌گفتند: ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾^۳، اگر اینها مبلّغان و روحانیون و علما بودند و داعیه رسالت نداشتند، وقتی آنها می‌گفتند شما هم مثل ما بشرید اینها که انکاری نداشتند. نزاع در این نبود که اینها مبلّغ هستند و می‌گفتند ما شما را قبول نداریم، اگر نزاع در تبلیغ بود آنها در تبلیغشان اشکال می‌کردند؛ نزاع در این بود که اینها می‌گفتند ما پیامبریم، اصحاب قریه می‌گفتند که انسان نمی‌تواند پیامبر باشد ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾، براساس قاعده «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ»^۴ استدلال می‌کردند. این قاعده درست است که «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ»، اما اینها مثل هم نیستند. انبیا(علیهم السلام) يك صبغه بشری و عادی دارند؛ یعنی جسمانی دارند که می‌گویند ما هم مثل شما هستیم از ما توقع نداشته باشید که هر وقت خواستید ما معجزه بیاوریم ﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾، اما تمام تفاوت در آن استثناست ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ آنها این استثنا را نمی‌بینند که ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ فقط می‌گویند شما مثل ما بشر هستید. اصل تماثل بدنی مورد اتفاق است، اما بدن که وحی نمی‌گیرد خود انبیا فرمودند: ﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ منتها ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ أَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾.^۵

۱. سوره یس، آیه ۱۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره یس، آیه ۱۵.

۴. درر الفوائد (آخوند)، ص ۶۶.

۵. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

فَتَحْصِلْ که این سه نفر پیامبر بودند و ادّعی نبوّت داشتند و محور بحث اینها هم با اصحاب قریه در رسالت اینها بود، آنها می گفتند بشر نمی تواند پیامبر باشد شما بشرید! و هیچ بشری پیامبر نیست، پس اگر ادّعی شما صادق است شما بشر نیستید ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾.^۶

تبیین دو راه ممکن در حصول رسالت مرسلین

مطلب بعدی این است که حالا رسالت اینها چگونه حاصل شده است؟ ممکن است هم خدای سبحان به اینها وحی فرستاده باشد هم چون زیرمجموعه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) هستند که آن حضرت از انبیای اولوالعزم است و در زمان اولوالعزم اگر پیامبری باشد حتماً تابع اوست مثل اینکه وجود مبارک هارون پیامبر بود، اما از انبیای اولوالعزم نبود؛ ولی وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم بود کتاب را او آورد، شریعت را او آورد، مناجات کوه طور برای او بود، تورات را خدای سبحان به هارون نداد به هر دو نداد، بلکه به خصوص موسی (سلام الله علیه) داد، پس موسی (سلام الله علیه) می شود از انبیای اولوالعزم و وجود مبارک هارون زیرمجموعه اوست، گرچه خودش وحی مستقیم هم دریافت می کند؛ این جا هم ممکن است آن سه نفر ضمن اینکه وحی مستقیم هم دریافت کردند رسالت خود را از وجود مبارک عیسی (علیه السلام) دریافت کنند.

راه های سه گانه تکلم خدا با انبیا

خدای سبحان هم با بشر از سه راه حرف می زند فرمود: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ﴾^۷ گاهی آن رسول فرشته است، گاهی آن رسول انسان است، اگر ذات اقدس الهی به پیامبری وحی بفرستد که به علی بن ابی طالب بگو «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۸ این رسالت و کلام الهی است.

۶. سوره یس، آیه ۱۵.

۷. سوره شوری، آیه ۵۱.

۸. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۴۲۰.

وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که حضرت امیر (سلام الله علیه) را نصب نکرد، او مبلغ بود حرف خدا را رساند، امامت را که مقام معصومانه است خدای سبحان به وسیله پیغمبر به کسی می‌دهد. رسالت مرسلین هم که زیر مجموعه وجود مبارك عیسی (علیه السلام) بودند هم همین‌طور است پس از دو راه ممکن است که رسالت آن سه نفر حاصل شود.

پرسش: ابدان پیامبران با ابدان انسان‌های عادی هیچ تفاوتی ندارد؟

پاسخ: چرا؛ ولی بدن که وحی نمی‌گیرد.

پرسش: تمام تأثیر و تأثر در بدن جاری است.

پاسخ: بالأخره بدن ابزار کار است، خود آنها هم فرمودند: ﴿إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۹، از نظر مسئله بدنی ﴿إِنَّكَ

مِيتٌ وَإِنَّهُمْ مِيتُونَ﴾^{۱۰} هست، ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾^{۱۱} و مانند آن هست. حالا ممکن است در بعضی از

امور بدنی تفاوت داشته باشند، اما بدن وحی‌یاب نیست آنکه وحی می‌یابد روح مطهر است؛ اینها قبول داشتند که از

نظر بدن مثل هستند، اما فرمودند بدن که وحی نمی‌گیرد آن جنبه روحانیت ماست که شما ندارید.

پرسش: تابع از متبوع باید همیشه پایین‌تر باشد، در داستان حضرت موسی و خضر چرا رعایت نشد؟

پاسخ: او تابع حضرت موسی (علیه السلام) که نبود، خضر (علیه السلام) کار با ولایت داشت؛ لذا بدون مشورت با

حضرت موسی (علیه السلام) و بدون اینکه با او هماهنگ باشد آن سه کار را انجام داد که وجود مبارك حضرت

موسی (علیه السلام) برای او روشن نبود که سؤال کرد و وجود مبارك خضر (سلام الله علیه) اسرار را برای او گفت.

۹. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

۱۰. سوره زمر، آیه ۳۰.

۱۱. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

بنابراین این سه بزرگوار پیامبر بودند و نبوّت آنها از دو راه ممکن است حاصل بشود. اما طولی نکشید که این قریه شده مدینه، البته اینکه حالا ما بگوییم قریه به معنی روستاست مدینه به معنی شهر است این چنین نیست قریه بر خود مدینه هم اطلاق می شود، اما این تقابل که تفصیلی است قاطع شرکت است. اول؛ یعنی در آیه سیزده فرمود: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ مادامی که مسرفین و مترفین و امثال ذلك هستند این قریه است، اما وقتی تبلیغ اثر کرد از نقطه دوری مردان الهی برخاستند که تا مرز شهادت حاضر هستند دین خود را یاری کنند همین قریه می شود مدینه، از همین سرزمین به عنوان مدینه یاد شده است که فرمود: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾^{۱۲} این ﴿الْمَدِينَةِ﴾ الف و لام آن، الف و لام عهد است همان ﴿الْقَرْيَةِ﴾ است که قبلاً در آیه سیزده ذکر شده، گرچه ممکن است خود مدینه را هم قریه بگویند، چون قریه به معنی روستا نیست شهر را هم شامل می شود، اما این تقابل نشان می دهد که آن جا قریه است و این جا مدینه، جایی که فرهنگ شهادت است و علم است و معنویت است و معرفت است جای تمدن است و مدنیت ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾ که تنوین آن هم تنوین تفخیم و تعظیم است این با سعی و کوشش آمده که حق انبیا و نبی عصر خودش را یاری کند با سعی و کوشش آمده که حرف خودش را مبلّغانه بزند.

دفع توهم توطئه بودن مرد مدافع مرسلین با ﴿أَقْصَى...﴾

اما ﴿أَقْصَى﴾ گفتند سرّش این است که مبادا کسی خیال کند که این مرد در همان محدوده رسالت این سه نفر بود و توطئه ای در کار است، فرمود نه، توطئه ای در کار نبود از دورترین نقطه شهر کسی بلند شده و شهادت طلبانه آمده گفته حرف اینها حق است، این طور نیست که مثلاً از همان کوی و برزخ این سه نفر مردی آمده باشد تا کسی احتمال

دهد که توطئه‌ای در کار است، بلکه از دورترین نقطه شهر کسی آمده و این حرف را زده و گفت: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ معلوم می‌شود که تمام محورهای بحث این است که اینها مبلغان و علمای عادی نبودند اینها پیغمبر بودند.

استدلال مرد شهادت طلب بر لزوم متابعت از مرسلین

بعد برهان اقامه می‌کند می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾ شما باید بپذیرید که راه هست ما راهنما می‌خواهیم اینها هم آدم‌های خوبی هستند هم غرضی ندارند اینکه گفته شد ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾؛ یعنی هیچ چیزی به عنوان اجر نمی‌خواهند يك وقت است ریاستی، مقامی، جاهی، شهرتی را می‌خواهند؛ ولی پول نمی‌خواهند، اما این جا نکره در سیاق نفی است که چیزی را به عنوان اجر نمی‌خواهند نه مسائل مالی، نه مقامی، نه ریاستی، نه سِمَتی، نه پُستی، هیچ چیزی از شما نمی‌خواهند این ﴿أَجْرًا﴾ ناظر به آن است. اگر کسی هیچ چیزی از جامعه نخواهد و انسان وارسته‌ای باشد باید حرف او را گوش داد. بعد راجع به خودش ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾.

تعلیل مرد شهادت طلب بر عبادت خود در مقابل خدا

درباره خودش چند مطلب دارد؛ گفت: من معبودی دارم که معبود بودن او «بَيْنَ الرُّشْدِ» است. درباره خودم هم مقتضی عبادت در من هست، هم مانع عبادت در من موجود نیست. بنابراین این سه رکن محفوظ است؛ یعنی معبود ذاتاً شایسته است و موجود است و استحقاق عبادت دارد این برای معبود، عابد هم مقتضی عبادت در او هست چون من فهمیدم، هم مانع عبادت در من نیست خوی استکبار و هوسرانی و اینها هم در من نیست، پس مقتضی بندگی موجود، مانع مفقود، معبود هم که معبود «بِالذَّاتِ» است این سه مطلب را آن مردی که ﴿مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾ آمده بازگو کرد. گفت: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾ چرا عبادت نکنم؟! این ﴿فَطَرَنِي﴾ حدّ وسط است در سوره مبارکه

«انعام»^{۱۳} هم گذشت که این کسی است که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^{۱۴} عبادت نمی‌کند، بلکه بر اثر فاطر بودن خدا، فطرت بخشی خدا، نوآوری خدا و هستی بخشی خدای سبحان دارد او را عبادت می‌کند، پس خدا فاطر است هر فاطری معبود «بالذات» است، پس خدا معبود «بالذات» است این درباره معبود، از طرفی دیگر من مفلحورم و هر مفلحوری عابد است پس من باید عابد باشم و مانعی هم - الحمدلله - در کار نیست هوسی داشته باشم، خیالی داشته باشم یا از این بت‌ها کاری ساخته باشد هیچ در کار نیست. چرا من خدا را عبادت نکنم؟ ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾. او معبود را «بَيِّن الرُّشْد» گرفته بعد تعلیل را ذکر کرده است و گرنه اگر سخن در استدلال بود می‌گفت خدا فاطر است باید فاطر را عبادت کرد، این چنین نگفت، گفت: من چرا نباید او را عبادت کنم؟! اینکه می‌گوید من چرا نباید او را عبادت کنم؟! اول از رفع منع سخن می‌گوید؛ می‌گوید من مانعی ندارم، نه اینکه برهان اقامه کند که او معبود است و باید او را عبادت کرد او «مفروق عنه» است، «بَيِّن الرُّشْد» گرفته است، می‌گوید من چرا او را عبادت نکنم، همین! ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾.

استفاده از معاد بر توجه دادن قوم خود به عبادت خدا

در حقیقت می‌خواهد به شما بگوید چرا او را عبادت نمی‌کنید؟ شما اگر به درك من نرسیدید که براساس فطرت، خدا را عبادت کنید، براساس مفلحور بودن خود پی به فاطر ببرید یا «خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ»^{۱۵} یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» در هر حال چیزی باید شما را وادار کند که عبادت کنید این ﴿وَالَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ضمن اینکه رعایت فواصل ملحوظ شد که همه به واو و نون ختم شدند «وإليه أرجعوا» گفتند که نفرمود، برای اینکه آنها را می‌خواهد هدایت کند؛ گفت: راه من مشخص است، من سخنم از «إليه أرجعوا» نیست، من سخنم از ﴿فَطَرَنِي﴾ است برای من روشن است، حالا سخن از

۱۳. سوره انعام، آیه ۷۹.

۱۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۱۵. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۲۳۷.

«خَوْفًا مِنَ النَّارِ» و «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» و اینها نیست من دنبال فاطر می‌گردم و او فاطر من است هر چه داد، داد؛ اما شما که به این حد نرسیدید که عبادت شما فطرت‌محور باشد لا اقل «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» به او برگردید، محکمه‌تان اوست، رها که نمی‌شوید، چرا او را عبادت نمی‌کنید؟! ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ﴾ آن خدایی را که ﴿فَطَرَنِي﴾، يك و خدایی که ﴿وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾، دو؛ این ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ دلیل لزوم عبادت آنهاست نه دلیل لزوم عبادت خودش، دلیل لزوم عبادت خودش همان حدّ وسط فطرت‌محوری است، اما شما که براساس خوف و رجا کار می‌کنید ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

اقامه برهان بر نفی کارآیی بت‌ها و اعلام صریح ایمان خود

بعد برهان اقامه کرد. که از این بت‌ها کاری ساخته نیست - گفتند خودش بت فروش و بت تراش بود؛ ولی گفت از این بت‌ها کاری ساخته نیست - ﴿ءَاتَاكُم مِّنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ اگر آن رحمانی که فاطر من است و مرجع همه است او اگر بخواهد زیبایی به من برساند از این بت‌ها کاری ساخته نیست نه اینکه اینها شفاعت می‌کنند؛ ولی شفاعت اینها مسموع نیست، اینها اصلاً حقّ شفاعت ندارند، معنای آن این نیست که اینها شفاعت می‌کنند و حرف می‌زنند؛ ولی کسی گوش نمی‌دهد آن روز کسی بدون اذن ذات اقدس الهی مجاز به حرف زدن نیست ﴿إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بُضْرًا﴾ اگر کسی کمترین ضرری بخواهد برساند از این بت‌ها کاری ساخته نیست ﴿لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ این هم نکره در سیاق نفی است، آنها کمترین فایده‌ای به من نمی‌رسانند کمترین ضرری هم اگر از طرف خدا به ما برسد کسی نمی‌تواند برطرف کند، پس نه انقاذ می‌کنند نجات می‌دهند و نه آن ضرر را برطرف می‌کنند، به عبارت دیگر نه من را می‌رهانند و نه ضرر را دفع می‌کنند. اگر من با اقامه برهان حق، غیر خدا را بپرستم ﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ من غرق يك ضلالت قطعی هستم؛ یعنی «بین‌الغی». من صریحاً موضع خود را اعلام می‌کنم ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴾.

آنها که به مرسلین گفتند اگر دست برنداشتید ما شما را رجم می‌کنیم ﴿لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوا لَرَجْمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^{۱۶} این خوی ددمنشی در آنها بود که به انبیا این حرف را زدند این شخصی که يك فرد عادی بود و به عنوان يك مبلغ با اینها سخن گفت همان تهدید را نسبت به او اعمال کردند که او شربت شهادت نوشید.

ورود مرد مدافع مرسلین پس از شهادت به بهشت برزخی

حالا وقتی شربت شهادت نوشید از این به بعد چطور شد؟ ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ که این قول الهی همان فعل اوست؛ این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه هست «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِندَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ»^{۱۷} همین است فرمود فرمان الهی که به زمین می‌گوید: ﴿قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ﴾^{۱۸} یا به چیزهای دیگر دستور می‌دهد این سخن عبری و عربی نیست، البته آیات الهی، کلمات الهی با ایجاد الهی است که کلمات را ایجاد می‌کند مثل قرآن، اما وقتی به زمین می‌گوید: ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ﴾ یا به آسمان و زمین می‌فرماید: ﴿اَتَيْنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^{۱۹} «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِندَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ» این جا هم به او فرموده شد که وارد بهشت شو، این بهشت البته بهشت برزخی است که قبر برای مؤمنان «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^{۲۰} وارد بهشت شو که آن بهشت و جنت کبرا بعد از تشکیل صحنه قیامت است؛ یعنی از برزخ که وارد ساهره قیامت شدند از قیامت که بخواهند عبور کنند آن وقت وارد بهشت کبرا می‌شوند، اما این بهشت، بهشت برزخی است ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾.

۱۶. سوره یس، آیه ۱۸.

۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۱۸. سوره هود، آیه ۴۴.

۱۹. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲۰. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۲۴۲.

رساندن پیام مرد شهادت طلب از بهشت برزخی و بیان آرزوی او

آن گاه پیامی داد که ذات اقدس الهی پیام او را به جامعه می‌رساند. همین شخص مجاهد نستوه که شربت شهادت نوشید پیامی داد که آن پیام را خدا می‌رساند. گاهی خدا رسول بنده است و گاهی بنده رسول خداست؛ گاهی خدا حرف کسی را به جامعه می‌رساند گاهی پیامبر خدا حرف خدا را به جامعه می‌رساند، این جا ذات اقدس الهی سخن این شهید را به جامعه رساند. ﴿قَالَ﴾؛ یعنی این شهید گفت: ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾.

همسانی آرزوی شهید سوره «یس» با شهدای دیگر در معامله خدا با آنها

در جلسه گذشته مطرح شد که هم شهدا می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَ﴾ هم بازماندگان و وارثان شهدا می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَ﴾ وارثان شهدا می‌گویند: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ» ﴿فَافُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾^{۲۱} این ﴿يَا لَيْتَ﴾ رسمی و طلب رسمی ماست که آرزو می‌کنیم. شهدا هم می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ این اختصاصی به شهید سوره «یس» که ندارد، شهدا همه‌شان همین‌طور هستند.

تبیین سخن شهدا با خدا و همفکران خود

شهدا دو سخن دارند یکی اینکه مستقیماً با خدا سخن می‌گویند که ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^{۲۲} یکی هم به بازماندگان و راهیان و هم‌خط‌های خود می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾. حرفی که با خدا دارند این است که عرض می‌کنند خدایا! ما که می‌دانیم يك عده راه افتادند و راهی راه ما هستند ما می‌خواهیم اینها به مقصد برسند الآن اینها کجا هستند؟ ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ﴾ به ﴿بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ قبلاً هم ملاحظه فرمودید ﴿بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ کسانی هستند که راهیان راه شهدا هستند، اگر کسی راهی راه شهید

۲۱. کامل الزیارات، ص ۲۱۳؛ سوره نساء، آیه ۷۳.

۲۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

نباشد نمی گویند: ﴿بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا﴾ این ﴿بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا﴾ عدم ملکه است؛ شما الآن سه اتومبیل را فرض کنید با سه سرنشین و با سه گروه مسافر، گروه اول زود حرکت کردند به مقصد رسیدند، گروه دوم بعد حرکت کردند در راه هستند، گروه سوم اصلاً حرکت نکردند، آنهایی که به مقصد رسیدند که «وصلوا» آنهایی که در راه می باشند می گویند: ﴿لَمْ يَلْحَقُوا﴾ هنوز نرسیدند، اما آنهایی که توقف کردند در آن جا ماندند و حرکت نکردند نمی گویند هنوز نرسیدند، بلکه می گویند هنوز راه نیفتادند این ﴿بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا﴾ عدم ملکه است؛ یعنی راه افتادند؛ ولی هنوز به مقصد نرسیدند. شهدا با آنهایی که راهی راه اینها نیستند کار ندارند، اینها که راهی راه آنها هستند به خدا عرض می کنند خدایا! بشارت بده، مژده بده، به ما خبر بده که الآن اینها در کدام مقطع هستند؟ ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ از چه چیزی استبشار می کنند و بشارت می خواهند؟ از خدای سبحان که عرض می کنند خدایا به ما مژده بده اینها الآن کجا هستند؟ در کدام مقطع هستند؟ چقدر مانده به ما برسند؟ ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ از طرفی هم خودشان حرفشان این است ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي﴾، پس هم با خدا سخن می گویند و استبشار دارند.

زنده وارد برزخ شدن شهید و آگاهی او از امور پیرامونی

چون شهید جزء گروه های استثنایی است که زنده وارد برزخ می شود، زنده نه یعنی زنده دنیایی، او به حیات دنیایی مُرده است، اما می داند کجا دارد می رود؛ خیلی ها هستند نمی دانند و بعد از مدت ها می فهمند که مُردند می بینند یک وضعیه و اوضاع عوض شده، اما کجا آمدند و این جا چیه، برای خیلی ها روشن نیست که مُردند، بعد از مدت ها می فهمند که مُردند، اما این شهید، زنده وارد برزخ می شود؛ یعنی کاملاً فهمید که مرده است و چه کسی به سراغ او آمده است، گروهی از مؤمنین هم البته همین طور هستند، اما اینها به صورت شفاف از کل این صحنه باخبر می باشند که الآن کجا هستند، مُردند، وارد صحنه برزخ شدند، چه کسی راهی راه آنهاست، چه کسی راهی راه آنها نیست و اینها؛

لذا حرفشان این است که ای کاش راهیان راه ما می فهمیدند این جا چه خبر است ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿

پرسش: این حالشان است یا قولشان؟

پاسخ: اینها قولشان است، منتها قولشان از حالشان نشئت گرفته، درست است این طور نیست که خلاف کرده باشند اگر کسی اهل قول آنها باشد، اهل معنا باشد حرف آنها را کاملاً می شنود، در برزخ با هم سخن می گویند، در بهشت هم با هم سخن می گویند، به یکدیگر سلام می کنند و به زیارت یکدیگر می روند، اینها کاملاً با خبرند وقتی با خبر بودند می گویند ای کاش آنها می فهمیدند که این جا چه خبر است. این بزرگوار چون گفت: ﴿الَّذِي فَطَرَنِي﴾ «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نبود، «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» نبود براساس فطرت بود، من مفعولم دنبال فاعلم هستم نه هراسناکم و به دنبال مأمّن هستم نه اینکه طمعکارم به دنبال مَطْعَم و مُطْعَم هستم نه آن نیست، من مفعولم و فاعلم طلبم براساس فطرت محوری دارم عبادت می کنم.

در زمره «مُکرمین» قرار گرفتن پاداش شهید در آخرت

پاداش شهید این است که ﴿وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ این ﴿وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ ملاحظه فرمودید قبلاً در سوره مبارکه «انبیاء»، «مکرمین» در قرآن کریم وصف فرشته هاست در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود فرشته ها ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ ﴿^{۲۳} هم در سوره مبارکه «صافات»^{۲۴} هم در سوره مبارکه «معارج»

۲۳. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲۴. سوره صافات، آیه ۴۲؛ ﴿وَهُمْ مُّكْرَمُونَ﴾.

درباره گروهی از اوحدی از اهل ایمان آمده است که ﴿فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾^{۲۵} پس اوحدی اهل ایمان و فرشتگان مُکرم هستند، این شهید هم مکرم است.

تفاوت «مُکرم» بودن ائمه(علیهم السلام) با گروه‌های دیگر

اینکه شما در زیارت «جامعه» وجود مبارک امام هادی(سلام الله علیه)^{۲۶} از ائمه(علیهم السلام) همین تعبیر را کرده این غیر از تعبیر سوره مبارکه «یس» است، غیر از تعبیر سوره «صافات» است، غیر از تعبیر سوره «معارج» است، در سوره «معارج»، در سوره «صافات» در سوره «یس» دارد ما جزء مکرمین هستیم، اما آن عظمتی که وجود مبارک امام هادی(سلام الله علیه) برای ائمه(علیهم السلام) در زیارت «جامعه» قائل است همان عظمتی است که خدا برای ملائکه در سوره «انبیاء» قائل است ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ این تعبیر امام هادی(سلام الله علیه) در زیارت «جامعه» برای ائمه است. بنابراین تاکنون ما سه جا ﴿مُکرمین﴾ برای غیر ملائکه داریم اما با این جلال و شکوه نیست، این جلال و شکوهی که در زیارت «جامعه» هست همان جلال و شکوهی است که خدای سبحان در سوره «انبیاء» برای ملائکه ذکر کرده است.

پرسش: اینکه ائمه(علیهم السلام) معلم فرشتگان هستند آن وقت با آنچه در زیارت «جامعه» آمده ...

پاسخ: حالا این ﴿المُکرمین﴾ بودند آنها هم ﴿المُکرمین﴾ هستند مثل اینکه همه اینها در بهشت هستند، درجاتشان محفوظ است، این طور نیست که اگر گفتند همه اینها ﴿المُکرمین﴾ هستند؛ یعنی «علی وزان واحد» هستند، در مورد

۲۵. سوره معارج، آیه ۳۵.

۲۶. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰.

انبیا هست که ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^{۲۷} درباره مرسلین هست که ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ

بَعْضٍ﴾^{۲۸} اگر مرسلین یکسان نیستند، اگر انبیا یکسان نیستند، مکرمین هم یکسان نیستند.

ناقصی نقل فخر رازی در استناد آیه ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ به کفار

حرفی را که جناب فخر رازی ذکر می‌کند البته از بعضی‌ها نقل می‌کند که این حرف، حرف ذات اقدس الهی نیست، حرفی است که آنها استهزائاً گفتند، این نمی‌تواند تام باشد.^{۲۹} سیدنا الاستاد هم ظاهراً این را نقل کرد و رد کرده^{۳۰} اینکه گفتند: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾؛ یعنی - معاذ الله - آن کفار عصرش که او را شهید کردند به صورت استهزا گفتند. این با جمله ﴿وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ هماهنگ نیست، با آیه ۲۸ که دارد ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ - که همه اینها کلمات الهی است - با این هم هماهنگ نیست. بنابراین ظاهر آن این است که خدای سبحان پیام این شهید را رساند حرف، حرف این شهید است و حرف شهید همان است که ما درباره شهدا می‌گوییم، ما می‌گوییم: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ» آنها می‌گویند: «يَا لَيْتَكُمْ كُنْتُمْ مَعَنَا» ای کاش بودید ببینید این‌جا چه خبر است! ما می‌گوییم ای کاش بودیم به فیض می‌رسیدیم براساس آن ایمانی که داریم و منتها برای ما ایمان، ایمان به غیب است و برای آنها ایمان به شهادت است، آنها چیزی را مشاهده می‌کنند می‌گویند ما ندیده خریداریم و ایمانان ایمان به غیب است نه ایمان به شهادت، البته اولیای الهی ایمانشان ایمان به شهادت است. آن‌که می‌گوید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^{۳۱} یا ﴿لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا﴾^{۳۲} ایمان او ایمان به شهادت است.

۲۷. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲۸. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲۹. مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۲۶۸.

۳۰. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۷۹.

۳۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۹۸.

۳۲. تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ این طور نیست که حالا فوراً اگر حادثه‌ای پیش آمد ما فوراً اوضاع را به هم بزنییم عذاب استتصالی نازل کنیم اینها را منقرض کنیم، چند روزی به اینها مهلت می‌دهیم؛ يك وقت کسی عجله می‌کند که «یخاف الموت»؛ ولی همه اینها در قبضه قدرت الهی هستند ما کاملاً اینها را آزمایش می‌کنیم امتحانمان به آن نصاب می‌رسد بعد محکمه الهی هم هست ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾^۱ اینها که جلو نمی‌افتند، دور نمی‌زنند که ما حالا مسبوق شویم و آنها بشوند سابق و قضا و قدر ما را دور بزنند، این طور نیست. بنابراین ما عجله‌ای نداریم فعلاً عذابی نازل نکردیم و نمی‌کنیم ﴿وَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»